

زندگی نامه نویسی: ماهیت، ساختار و گونه‌ها

عباس باقی نژاد*

چکیده

زندگی نامه، شرح زندگی شخصیت و یک نوع ادبی با ماهیت روایی و گزارشی است که به واسطه‌ی ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، اعتبار ادبی، کارکرد تاریخی و اهمیت جامعه‌شناختی یافته‌است. توسعه و رواج این قالب نوشتاری که امروزه، دارای اقسام و گونه‌هایی است، از دستاوردهای مشروطیت و از نتایج آغاز روند بازشناسی هویت فردی و ملی در ایران به‌شمار می‌آید. در این پژوهش، ضمن بیان پیشینه و سیر تکامل هریک از گونه‌های زندگی نامه نویسی، تلاش شده تفاوت، پیوند و شباهت‌های ساختاری و ادبی آن‌ها، تشریح و تبیین گردد. در این راستا، کارکردهای کلی زندگی نامه، جایگاه ادبی و علمی زندگی نامه نویسی و حریم کار وی، هم‌چنین موانع و محدودیت‌هایی که پیش روی او قرار دارد، مورد بررسی و تأمل قرار گرفته‌است. بخشی از این پژوهش به نقد و تحلیل چند نمونه بیوگرافی و اتوبیوگرافی از دکتر عبدالحسین زرین کوب، کامیار عابدی، مهدی اخوان ثالث و به‌آذین (محمود اعتمادزاده) اختصاص یافته‌است. هریک از این افراد، سبک و هنجاری خاص در زندگی نامه نویسی، پیش گرفته و در نتیجه، ماحصل کارشان از نظر ساختاری و محتوایی، دارای تفاوت‌های اساسی است.

واژگان کلیدی: بیوگرافی، اتوبیوگرافی، زندگی‌نامه‌ی داستانی و حسب حال.

سال پنجم (بهار و تابستان ۱۴۰۰)، شماره ۱۱، پژوهش‌های نثر و نظم فارسی (صص ۱۷۳ تا ۲۰۸)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۱

a.baghenejad@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۲/۱۶

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ارومیه

۱. پیش‌گفتار

زندگی‌نامه‌ها گونه‌هایی از نوشتار و نوعی ادبی به شمار می‌آیند که با اهداف خاص و متنوع، توسط نویسندگان یا افراد مطلع درباره‌ی شخصیت‌های مختلف، نوشته می‌شوند (شاستون، ۱۳۹۰: ۵). این نوع نوشته، زندگی و مسایل حیات شخصیت‌های سیاسی، مذهبی، فرهنگی و غیره را دربرمی‌گیرد؛ شخصیت‌هایی که حوادث زندگی‌شان، دارای اهمیت بوده و می‌شود آن را «بخشی از تاریخ» به شمار آورد (عبدالحسینی، ۱۳۸۵: ۷۹). هر زندگی‌نامه، «شرح جامع و کامل یک زندگی است» (رویین، ۱۳۸۵: ۸۳) که افزون بر اعتبار ادبی، دارای کارکرد تاریخی نیز می‌باشد؛ به تعبیری «پلی بین ادبیات و تاریخ» است (جعفریان، ۱۳۸۵: ۳۶) که می‌تواند مواد و مصالح تاریخ‌نویسان را فراهم کند. تفاوت عمده‌ی آن با تاریخ در این است که تاریخ، شرح زندگی قومی و ملی بوده و زندگی‌نامه، شرح زندگی اشخاص است. زندگی‌نامه‌ها واجد ارزش‌های علمی، جامعه‌شناختی و اخلاقی نیز می‌توانند باشند. برخی زندگی‌نامه‌ها که در ترسیم محیط اجتماعی شخصیت و کیفیت تأثر او از مناسبات اجتماعی توفیق داشته‌اند، اعتبار و اهمیت جامعه‌شناختی کسب کرده‌اند.

زندگی‌نامه‌نویسی در غرب، سابقه‌ای طولانی دارد^۱ (حسن، ۱۳۸۵: ۱۰) و در کشور ما نیز از دیرباز، نوشتن گونه‌هایی از آن، معمول بوده است.^۲ اما شکل امروزین زندگی‌نامه‌نویسی فارسی، در دوره‌ی مشروطیت، یعنی آغاز دوره‌ی بیداری ایرانیان، رواج یافته است. در این زمان، تحت تأثیر شرایط خاص اجتماعی که نتیجه‌ی مشروطه و بازتاب مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ملت ایران بود، روند بازشناسی هویت فردی و ملی آغاز شد و انگیزه‌ی شناخت تاریخی و اجتماعی ایران به وجود آمد. در راستای این امر، نوشتن شرح حال و زندگی‌نامه‌ی مشاهیر و مفاخر به صورت فعالیتی رایج درآمد. از آن زمان تاکنون، آثار متعددی در این زمینه به چاپ رسیده است.

۲. زندگی‌نامه، محتوا و ساختار

زندگی‌نامه‌ها، به عنوان نوعی از نوشتار، دارای ساختاری همسان نبوده و نویسندگان،

گاهی آن را به صورت ابتکاری و گاه به شکل متعارف و مطابق الگوهای از پیش تعیین شده می‌نویسند (آزبورن، ۱۳۸۷: ۱۸). در شکل متعارف، معمولاً از حوادث مهم و قابل توجه زندگی شخصی، سخن می‌گویند و اطلاعاتی در باره‌ی تولد، محیط رشد، تحصیلات، فعالیت‌ها، موفقیت‌ها، شکست‌ها و مطالبی از این دست ارائه می‌کنند. نویسنده‌ی زندگی‌نامه، عموماً ناگزیر از جمع‌آوری مدارک و اسناد لازم در باره‌ی شخصیت مورد تحقیق بوده و در کنار آن، به دنبال کسب آگاهی درباره‌ی تخصص و حوزه‌ی فعالیت‌های شخصیت نیز هست. او در مسیر کار، ناگزیر از بیان مسایل و رویدادهایی خواهد بود که مربوط به زمینه‌ی اصلی فعالیت و تخصص شخصیت‌هاست. بی‌طرف بودن، امانت‌داری، دوری از غرض‌ورزی، بیان حقایق و ویژگی‌هایی از این گونه در زندگی‌نامه‌نویسی، اهمیت بسیار دارد و بدون این داشته‌ها، زندگی‌نامه‌نویس قادر به ارائه‌ی پژوهشی علمی و «ترسیمی واقعی از شخصیت‌ها» نخواهد بود (حسن، ۱۳۸۵: ۱۲).

زندگی‌نامه‌ها به ندرت توانسته‌اند ترسیم و تصویری جامع از شخصیت‌های خود به دست دهند در هر زندگی‌نامه، هدف مشخصی دنبال می‌شود و نویسنده برای رسیدن به مقصودی معلوم به نوشتن آن مبادرت می‌کند. بنابراین، بیش‌تر، جنبه‌ی خاصی از حیات شخصیت را در نظر داشته و ترسیم برجسته‌ی بخشی از زندگی و ماجراهای او را مدنظر قرار می‌دهد. قصد نهایی در هر زندگی‌نامه، بیان احوال و سرگذشت واقعی افرادی است که ابعاد مختلف زندگی، روحیات و شخصیت آن‌ها به دلایل مختلف، مکتوم مانده‌است. در این میان، ممکن است برخی حوادث و روابط و مسایل زندگی اشخاص که به کار نویسنده‌ی زندگی‌نامه نمی‌آید، از مجموعه‌ی کار حذف شده؛ یا حوادثی که اهمیت کم یا نسبی دارند، با اهمیت و پررنگ، نشان داده شوند (شاستون، ۱۳۹۰: ۱۴).

زندگی‌نامه‌نویسی، فعالیتی ادبی به شمار می‌آید؛ اما حوزه‌ی کار خلاقه در زندگی‌نامه‌نویسی، جز در زندگی‌نامه‌های داستانی که نویسنده در آن، آزادی عمل بیش‌تری دارد، محدود بوده و در آن، اعمال توانمندی‌های ادبی و هنری، آن‌گونه که باید میسر نیست.

آن‌چه می‌تواند زندگی‌نامه را به سطح ادبیات رساند و در ردیف آثار ادبی قرار دهد، سادگی، سلامت و شیوایی زبان آن و نیز کیفیت تنظیم وقایع و تدوین کلی محتوای آن است.

۳. زندگینامه‌ی خودنوشت (اتوبیوگرافی)

اتوبیوگرافی یا زندگینامه‌ی خودنوشت، گونه‌ی دیگری از زندگی‌نامه‌نویسی است که چند قرن، قدمت دارد (نوراحمر، ۱۳۸۲: ۷۰). در این نوع زندگی‌نامه، شرح کامل یا دوره‌ای از زندگی فرد، توسط خود وی روایت و بازگو می‌شود. این گونه‌ی نوشتاری از جهات زیادی با خاطره‌نویسی شباهت و پیوند دارد. به همین واسطه، برخی خاطره‌نویسی را از «فروع زندگی‌نامه‌نویسی» به شمار آورده‌اند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۹). نویسنده‌ی اتوبیوگرافی، موقعیتِ راویِ اول‌شخص را در داستان پیدا می‌کند. او به گونه‌ای در باره‌ی اعمال و کردار خود، داوری می‌کند. بنابراین حاصل کارش از آسیب‌هایی چون «لغزش، خودشیفتگی، خودکم‌بینی» و... مصون نیست (حبیبی، ۱۳۸۵: ۵۹). نویسنده‌ی اتوبیوگرافی چنان‌چه بتواند ضوابط لازم را رعایت کرده و نیز با عناصر داستان، آشنایی داشته‌باشد، حاصل کارش به روایت داستانی جذاب، شباهت یافته و نوعی صمیمیت و گیرایی در آن، جریان می‌یابد. خوانندگان از خواندن چنین آثاری، ضمن کسب آگاهی‌های مختلف در باره‌ی زندگی فرد، لذت می‌برند.

اتوبیوگرافی‌ها با هم تفاوت‌هایی دارند. اصلی‌ترین زمینه‌ی تفاوت در آن‌ها، تفاوت نویسنده از نظر طبقه، نگرش، علایق و نوع تجربیات و مشاهدات اوست که این ویژگی‌ها تفاوت‌های کیفی و ساختاری اتوبیوگرافی‌ها را رقم می‌زند. اتوبیوگرافی از آن‌روی که نوشته‌ای فردمحور و غالباً دارای حالتی اعتراف‌گونه است، در شمار «ادبیات اعترافی» قرار گرفته‌است (ساراپ، ۱۳۸۰: ۳۹). زیرا می‌تواند زوایایی پنهان از زندگانی اشخاص را آشکار سازد. همین خصلت، موجب می‌شود بسیاری افراد از نوشتن آن پرهیز کنند. این نوشته‌ها حاوی خاطرات و تجاربی شخصی و انحصاری است که پس از نوشته شدن، عمومیت می‌یابد و خوانندگان در آن سهم می‌گردند. اتوبیوگرافی بر خلاف بیوگرافی که غالباً به

مسایل بیرونی می‌پردازد، بیش‌تر، خصلت و حالتی درون‌پردازانه دارد. اهمیت این‌آثار در وهله‌ی نخست به موقعیت اجتماعی و تاریخی نویسندگان، اعم از جایگاه علمی، ادبی، سیاسی و غیره بستگی دارد؛ در وهله‌ی دوم، بسته به صداقت و جسارت گوینده در بیان احوال و تجربیات و ناگفته‌هاست. کیفیت نگارش و میزان تسلط نویسنده بر شگردهای بیانی و ادبی نیز نقشی تعیین‌کننده در اعتبار آن دارد.

اتوبیوگرافی بسیار دیرتر از بیوگرافی در دنیا شکل گرفت (نوراحمر، ۱۳۸۲: ۷۰). ولی در سده‌های اخیر، آثار زیادی با مشخصه‌های اتوبیوگرافی نوشته شده است.^۳ در کشور ما نیز قدمت آن به عصر قاجار و دوره‌ی بیداری می‌رسد. این نوع نوشتار، علی‌رغم این‌که پس از مشروطه، مورد توجه برخی مشاهیر ایرانی قرار گرفت.^۴ توسعه و رواج چندانی نیافت. عوامل مختلفی در عدم اقبال به آن، دخیل است؛ یکی وجود اختناق سیاسی بعد از مشروطه و در دوره‌ی پهلوی است که وحشت نویسندگان را از تبعات سیاسی و اجتماعی اسرار مگوی خویش سبب می‌شد؛ دیگر، بی‌علاقه‌گی بسیاری از مشاهیر به سخن گفتن در باره‌ی خود بوده است. در اتوبیوگرافی‌ها اغلب، نشانه‌هایی از ادعا و خودستایی دیده می‌شود. نویسندگان، خواسته‌ی پان‌اخواسته دربار‌ی خود به نحوی ستایش‌گرانه سخن رانده‌اند. آن‌ها به طور پنهان و آشکار از محاسن و ویژگی‌های قابل ستایش خویش سخن گفته و موارد قابل نکوهش را در خود، نادیده گرفته‌اند. اظهارنظرهای یک‌سویه، جانب‌دارانه و جهت‌دار، آسیبی عمومی است که معمولاً اتوبیوگرافی‌ها از آن مصون نمی‌مانند. نویسندگان اتوبیوگرافی در خلال سرگذشت خویش، مجال‌های مختلفی برای اظهار اندیشه، تحلیل و شرح وقایع، افکار و رویدادها و معرفی افراد می‌یابند. رعایت بی‌غرضی در این موارد، کار آسانی نبوده و در نمونه‌های موجود، کمتر می‌توان شاهد آن بود.

۴. زندگی‌نامه‌ی داستانی

زندگی‌نامه‌ی داستانی، «تلفیقی از تخیل و حقیقتِ مطلق» است (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۲۱) که در اثر ترکیب و تلاقیِ دونوع ادبیِ خاطره و داستان شکل می‌گیرد (حسام، ۱۳۸۹: ۶۰۳).

وجه ادبی و خلاقه‌ی این نوع، بارزتر از دیگر گونه‌های زندگی‌نامه است. برخی در موجودیت این نوع ادبی، تردید دارند (فولادوند، ۱۳۸۹: ۷۴۷) و از اساس، مقوله‌ای به نام زندگی‌نامه‌ی داستانی را نمی‌پذیرند (میرکازمی، ۱۳۸۹: ۷۶۴). نویسنده‌ی زندگی‌نامه‌ی داستانی، از عناصر و امکانات داستان بهره می‌برد تا ابعاد زندگی شخصیت را ترسیم کند. او درحقیقت، داستانی «شخصیت‌محور» می‌آفریند (الوندی، ۱۳۸۹: ۷۲۳)؛ داستانی که از واقعیت‌های زندگی یک شخصیت، پیروی می‌کند. مهم‌ترین جنبه‌ی کار نویسنده‌ی زندگی‌نامه‌ی داستانی، انتخاب نقاط برجسته‌ی زندگی شخصیت و کنار هم قرار دادن گرایش‌های فکری و رفتاری او، و نهایتاً به‌وجود آوردن ارتباط منطقی بین آنهاست (محمودزاده، ۱۳۸۹: ۵۸۰). مبنای این نوع زندگی‌نامه، خاطرات شخصیت مورد نظر است. نویسنده با استفاده از عناصر داستان، قالبی داستانی به زندگی‌نامه می‌بخشد و آن را به روایتی خواندنی بدل می‌کند.

زندگی‌نامه‌های داستانی، داستان‌هایی استنادی (آبیار، ۱۳۸۴: ۳۰) و برآمده از ماجراهایی واقعی و بیان حال افراد واقعی می‌باشند، باین وصف، نمی‌توان آن‌ها را روایاتی صرفاً واقعی دانست؛ زیرا ذهنیات و تخیل نویسنده، خواه ناخواه در تکوین کلی کار دخالت می‌کند. نویسنده‌ی زندگی‌نامه‌ی داستانی، درحد فاصل واقع‌گویی و داستان‌پردازی قرار می‌گیرد. مایه‌ی اصلی کار او، رویدادهای واقعی است، ولی وی ضمن تلاش برای حفظ خصلت اصلی و واقع‌نمای متن، گاهی افراد و حوادثی تخیلی را وارد کار می‌کند و از این طریق، قابلیت و ظرفیت‌هایی داستانی به آن می‌بخشد. در این میان، انتخاب فرم مناسب و گزینش خاطراتی که ظرفیت داستان‌شدن، داشته‌باشد و نیز تسلط نویسنده بر شگردهای داستان‌نویسی بسیار اهمیت دارد؛ هم‌چنین، شناخت نویسنده از شخصیت و آشنایی‌اش با روحيات و ابعاد فکری و عاطفی وی ضروری است.^۲

زندگی‌نامه‌ی داستانی در دنیا و در کشور ما به عنوان یکی از اشکال زندگی‌نامه‌نویسی و نیز یکی از انواع نثر، تثبیت شده (صحرائی، ۱۳۸۹: ۶۵۷-۶۵۱) و جایگاه ویژه‌ای یافته‌است. مهم‌ترین اثری که بشود آن را پیشینه‌ی زندگی‌نامه‌ی داستانی در ایران قلمداد نمود

«تاریخ بیهقی» است. در تاریخ بیهقی برای نخستین بار از ساختار و شگردهای داستان در زندگی‌نامه‌نویسی، استفاده شده است.^۷ پس از انقلاب اسلامی، این نوع از زندگی‌نامه‌نویسی، رواج زیادی پیدا کرد و زندگی‌نامه و خاطرات رزمندگان جنگ تحمیلی، دست‌مایه‌ی خلق آثار بسیاری در این قالب شد (قاسم‌تبار، ۱۳۸۵: ۴۰). نویسندگان این آثار که اغلب با شیوه‌های داستان‌نویسی، آشنایی دارند، خاطرات زندگی و مبارزه و روابط شخصیت‌های جنگ را در فرم‌های مختلف داستانی گنجانده‌اند.^۸

۵. حسب حال

«حسب حال»‌های موجود در ادب کهن فارسی را یکی از اشکال اتوبیوگرافی به شمار آورده‌اند (رزمجو، ۱۳۸۵: ۲۲۵). «حسب حال» یکی از انواع ادبی و با سابقه‌ی دور و دراز در ادب فارسی است که به نظم و به نثر بوده و دارای محتوا و ساختار متنوع است. گویندگان در آن‌ها به تشریح حالات عاطفی و دورنی و نیز موقعیت بیرونی و شرایط زندگانی و عینی خویش پرداخته‌اند. گاهی نیز در آن‌ها نویسنده به ذکر وقایع و مشاهدات خود و نیز شرح احوال و تجارب‌اش دست می‌زند. آمال و آرزوها، تألمات و شکوهای گویندگان، بخشی از محتوای حسب حال‌ها، و وضعیت زندگی و معیشت و دل‌مشغولی‌های مادی و اجتماعی، بخش دیگر آن است. خاستگاه حسب حال‌ها غالباً نوعی نارضایتی از شرایط، روزگار و مردمان، یا وجود گره و دشواری عاطفی در زندگی گویندگان بوده است. از این روی در آن‌ها ترکیبی از شکوه و گلایه و حس نوستالژیک و آرمان‌خواهی را می‌توان دید.

علی‌رغم وجود تفاوت اساسی میان حسب حال و اتوبیوگرافی، هم‌چنین تفاوت آن با خاطره‌نویسی، حسب حال را همان خاطره‌نویسی (رستگارفسائی، ۱۳۸۹: ۲۸۴) یا نوعی اتوبیوگرافی به شمار آورده‌اند (رزمجو، ۱۳۸۵: ۲۲۵)؛ و نمونه‌های آن را در گذشته، پیشینه و مقدمه‌ی اتوبیوگرافی ذکر کرده‌اند؛ حال آن‌که در حسب حال، احوال کنونی و جاری گویندگان، یعنی حالات و عواطف یا وضعیت مربوط به یک مقطع زمانی آن‌ها بیان می‌شود. اگر هم به گذشته اشاره کند، جزئیات و مسایل و فرازهای مختلف زندگی گوینده

را دربر ندارد. در حالی که اتوبیوگرافی، بخش مهم و وسیعی از ماجراهای زندگی گوینده را شامل می‌شود.

۶. پله پله تا ملاقات خدا

«در قونیه، زندگی با تمام نیروی سرشار سازنده‌ی خود در گذر عادات و مالوفات هر روزینه‌ی خویش آرام می‌گذشت و مثل رودخانه‌ئی که در بستری هموار جاری است، بی‌هیجان و بی‌خروش، راه می‌سپرد. کشمکش درونی مولانا هم در استمرار سنگین و ملال‌انگیز این زندگی هرروزینه محو می‌گشت. از اعماق درون مولانا صدای شاعری هیجان‌زده برضد فریاد مفتی و مدرسی موقر و سنگین برمی‌خاست و او در غوغای دل مشغولی‌های روزانه گوش خود را برآن بسته بود. با تسلیم به مألوفات دریچه‌ی دل را بر روی واردات مرموز روحانی مسدود کرده‌بود و گذاشته بود قیل و قال مدرسه بر حیات درونی او حاکم بماند و او را به رغم کشمکش‌های وجدانی در چنگال سرد علم و درس و کتاب نگه دارد. نه سروری روحانی، خاطرش را می‌شکفت، نه سرودی از جان برخاسته بر لبش می‌گذشت. نه دردی داشت نه عشقی، و باآنکه گه‌گاه مثل فقیهان دیگر در شعر و شاعری هم تفنن یا طبع آزمایی می‌کرد و وجودش از شعله‌یی که آن‌شعرها را به طوفان آتش تبدیل کند خالی بود. مدرسه او را طلسم کرده بود و در حصار نفوذناپذیر آرزوهای مسکین روسای عوام بسختی در بند افکنده بود. وجودش مثل سایر روسای عوام معجون درهم جوشیده‌یی از تمناهای بسختی مهارشده و رویاهای بدشواری در بند کشیده بود... اما یک‌روز سرانجام این طلسم که مدرسه و لباس فقیهانه گرد وی به وجود آورده بود، شکست و حیات درونی وی در دنبال یک دگرگونی ناگهانی از تنگنای حفره‌ی تاریک گورآسای دنیای درس و وعظ رسمی و شایسته‌ی ذوق و فهم روسای عوام بیرون آمد. رویای زهد و قدس ویژه‌ی دنیای مفتی و فقیه از پیش دیده‌ی او کناررفت، و در زیر نگاه گرم و آتشین غریبه‌یی به نام شمس تبریز، دنیای واقعیت در پیش چشم رویازده‌ی او شکفته شد. این غریبه‌ی سالخورده مردی گمنام بود که همان روزها به قونیه رسیده بود و هیچ‌کس هم در

این تختگاه پرانبوه و پرغلغله‌ی سلجوقیان روم وی را نمی‌شناخت. باین‌همه در تاریخ قونیه، در تاریخ روم سلجوقیان، و در تاریخ عرفان و ادب عالم ورود او به قونیه حادثه‌ئی موثر و نقش آفرین باقی ماند (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۰۳).

متن فوق، قسمتی از زندگی‌نامه‌ی مولانا با عنوان «پله‌پله تا ملاقات خدا» از استاد زنده‌یاد، دکتر «عبدالحسین زرین کوب» است. نویسنده در این زندگینامه با زبانی ویژه و شیوه‌ای انحصاری به معرفی شخصیت و بیان سرگذشت و احوال مولانا پیش از دیدار با شمس تبریزی پرداخته است. نثر خاص و کاملاً ادبی متن که ترکیبی از توصیف پر دامنه و گزارش مختصر است، نخستین چیزی است که خواننده با خواندن متن، متوجه آن می‌شود. ساختار و بافتی تا این حد ادیبانه و در مواردی شاعرانه، که با توسل به ظرایف بیانی، شکل گرفته، در شرح زندگی و احوال مشاهیر، مرسوم نیست، اما نویسنده‌ی این شرح حال، تمایل زیادی بدان نشان داده است. دکتر زرین کوب، در پی روایت صرف وقایع زندگی مولانا نبوده و قصد کرده رویدادها را که ماده‌ی اصلی هر زندگینامه محسوب می‌شود، با بیانی زیبا و بهره‌مند از آرایش‌های کلامی، روایت کند. این امر، عنصر روایت را که توجه بدان در زندگینامه‌نویسی، امری لازم است، در بسیاری موارد، تحت‌الشعاع قرار داده و وجه گزارشی زندگینامه را کم‌رنگ نموده است.

انگیزه‌ی اصلی در این اثر، روایت حوادث زندگی مولانا است و به همین دلیل، نویسنده، خود را در موقعیت راوی قرار داده است، اما او از شیوه و شگردهای روایت‌گری استفاده‌ی چندانی نکرده است. نثر به کاررفته در آن، علی‌رغم داشتن فخامت و استواری، در مواردی به دلیل طولانی بودن جملات و استفاده‌ی زیاد از توصیف‌های درون‌متنی، حالتی ایستا پیدا کرده است. این امر، مانع از جذابیت متن و حرکت و پویایی آن شده است. تعدد نویسنده در دوری از ساده‌گویی و تمایل او به بیان ادیبانه، اگرچه حکایت از تسلط وی بر زبان و ظرایف بیانی دارد، اما به پرداخت غیرصمیمانه‌ی اثر می‌انجامد و چنین حالتی، افراد عادی و حتی متوسط را از جمع خوانندگان این اثر حذف کرده و آن را مختص خواص نموده است. زیرا

میزان اطلاعاتی که این‌متن، ارایه می‌دهد، با حجم اثر، نامتناسب است. خواننده‌ی عادی زندگی‌نامه به نسبتی که می‌خواند، توقع دارد آگاهی کسب کند.

۷. در زلال شعر

«پدر سایه، بعد از مرگ همسرش، «با فاصله‌ی چندماه، ۱۳۲۷، تمام خانه و زندگی‌اش را در رشت فروخت و به تهران آمد. یعنی من باعث شدم که دست خواهرهایم را بگیرد و به تهران کوچ کند. خانه‌ای در تهران اجاره کرد. در تهران، وضع مالی‌اش بد شد. خوب یادم هست که شش هفت‌ماهی شام و ناهار فقط لوبیای پخته می‌خوردیم. درحالی که در رشت واقعاً در ناز و نعمت زندگی می‌کردیم. بعد که دید نمی‌تواند در تهران دوام بیاورد به اصرار آقای «مجد» که مجدداً استاندار گیلان شده بود، دوباره به رشت رفت. تمایلی به کار دولتی نداشت. قبول کرد که رییس «بیمارستان پورسینا»ی رشت باشد».

آشنایی و دوستی با «حمیدی شیرازی» (۱۳۲۵)، «فریدون توللی» (۱۳۲۵)، «سید محمدحسین شهریار» (۱۳۲۷) و اندکی بعد با «نیماوشیج» (۱۳۳۰) تأثیرهایی بر شیوه‌ی شاعری‌اش بر جای می‌نهد. البته شعرهای آن‌ها را از پیش شناخته بود. در همین سال‌هاست که با شاعران جوان هم‌نسل خویش در تهران آشنا می‌شود. اغلب آن‌ها که گرایش به شعر جدید فارسی دارند و بعدها هریک نام و آوازه‌ای می‌یابند...

... کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ می‌دهد. «سال ۳۳، سال اندوه و یأس است. دیگر ایمان به آن امید» کم‌رنگ شده است. «جوانان روزهای غم‌انگیزی را می‌گذرانند. سکوت، خفقان، تعطیل مطبوعات آزاداندیش، محاکمات پی‌درپی، محکومیت مصدق و یارانش. زندانی شدن بی‌شماری از اهل قلم و هنرمندان از جمله «اخوان» و «کسرای» و «ثمین باغچه‌بان» و صدها تن از وابستگان به احزاب.» در این میان، از میان رفتن یکی از قلمزنان فرهنگی و ادبی آن دوره، که انسانی شریف و پرمهر بود، موجی از تأثر و اندوه را برانگیخت...

در میان نوشته‌های «نیما» گاه اشاراتی به شاعر نوگرای گیلانی، که هم غزل و مثنوی خوب می‌گوید و هم شعر نو را پی گرفته و خویش را به جهان شتاب‌زده‌ی نورسانیده

است دیده می‌شود: «امروز در قطعات شعر همین جوانان که همه‌ی آن‌ها «مطول تفتازانی» نخوانده‌اند، تصاویر و تعبیرات گویا و جاندار یافت می‌شود. جوان می‌داند شعرش را برای کدام‌هدف بسازد؛ راه برای بیان مفهومات امروزی خود پیدا کرده است. من از همه‌ی آن‌ها یادآور نمی‌شوم. آیا از سایه و «صبح» قطعات خوبی خوانده نشده است؟» سایه در این سال‌ها میان شیوه‌ی تغزلی، رمانتی‌سیسم، انعکاس ادبی موقعیت‌های اجتماعی، و بازتاب‌های پیرامونی در نوسان است. در دفتر یادداشت‌های نیما هم نامی و خاطره‌ای از سایه به چشم می‌خورد: «سایه را دیدم. در مغازه‌ی داوود. سبیل گذاشته بود. بسیار فکری بود. مرا مهمان کرد. گفت اتاقم را با حصیر و نی ساخته‌ام. گفت: عکس مرا دارد. می‌خواستم به او بگویم آنقدر فکری نباش» (عابدی، ۲۸-۳۴).

این‌متن، بخش‌هایی از کتاب «در زلال شعر»، زندگی و شعرِ هوشنگ ابتهاج (ه.ا سایه) شاعر معاصر است. در این کتاب و کتاب‌هایی از این دست که در سال‌های اخیر در باره‌ی زندگی و شعرِ تعدادی از شاعران معاصر نوشته شده^۱، به صورتی تحلیلی به معرفی شاعران، شرح زندگانی، گرایش‌های فکری و سیاسی، آثار و تبیین چگونگی تحولات اندیشه و شعر آن‌ها پرداخته شده است. در *زلال شعر* یکی از این آثار است که در آن، نویسنده کوشیده ترسیمی از زندگی و دنیای هوشنگ ابتهاج به دست‌دهد. در این اثر از شیوه‌ای ترکیبی و مترکم استفاده شده؛ شیوه‌ای که مبتنی بر شناخت و تحلیل فردی از شخصیت است و با بهره‌گیری از اقوال دیگران و مستندات مربوط به شخصیت، شکل می‌گیرد. نویسنده، این مصالح را به طرز خاص باهم درآمیخته و به بافتی واحد بدل نموده است. در نهایت، ترسیمی چندجانبه از زندگی و دنیای شخصیت زندگینامه، یعنی هوشنگ ابتهاج به دست‌داده است. بسیاری اوقات، نویسنده، بیش از آن‌که خود در باره‌ی شخصیت، سخن بگوید، اقوال، خاطرات و نظر دیگران را در باره‌ی او ذکر می‌کند. نقل سخن دیگران نیز به طریق معمول، صورت نمی‌گیرد. نویسنده، آن‌ها را با ترتیبی که روش و سلیقه‌ی خود اوست، در میان سخن خویش می‌گنجانند. این امر، گاهی بدون توجه به روند روایت و نوع راوی صورت

می‌گیرد؛ یعنی راوی، زمانی، نویسنده است؛ گاهی خود شاعر و زمانی نیز دیگران هستند. به نظر می‌آید نویسنده قصد نداشته در این زمینه به نظم و اصولی پایبند باشد، اما با توجه به کلیت کار و فحوای کلی که از متن زندگینامه برمی‌آید، می‌توان دریافت که نویسنده در گزینش اقوال و قرار دادن آن‌ها در متن، وسواس داشته و براساس منطق ذوقی خود، بدان مبادرت کرده‌است. نوعی تراکم و درهم‌تنیدگی در محتوای زندگینامه نیز دیده می‌شود که نتیجه‌ی پرداختن همزمان نویسنده به چند مسئله و موضوع است. در این بخش کوتاه از زندگینامه، ماجراها و موضوعات مختلف و متنوعی در کنار هم آمده که می‌توانستند به طور جداگانه و هر کدام در فصلی ویژه بیان شوند.

۸. شناسنامه‌ی شاعر

«یادم می‌آید در حدود بیست و هفت هشت‌سال پیش، وقتی که تازه جوانه‌های شعر در دلم، پنهانی می‌شکفت و مرا بی‌آرام و بی‌تاب می‌کرد... در آن وقت‌ها که پدرم کم‌کم داشت بو می‌برد که پسرش، پسر بزرگش، مثل این که یک باکیش هست، و البته مادرم قبلاً فهمیده بود و یعنی خودم بروز داده بودم که بله، مثلاً دارم شعر می‌گویم، در آن وقت‌ها من قبلاً با یک هنر دیگر، با موسیقی هم کمابیش سر و سری داشتم - خیلی پیش‌تر از شعر و بیش‌تر هم - یعنی پنهانی برای خودم چندی بود که تار می‌زدم و پیش‌استادی، مشق و تمرین می‌کردم و کمابیش در آن‌راه، مثلاً پیشرفت هم کرده‌بودم، تا آن‌جا که دیگر، کم‌کم ترانه‌های آن‌روز را تا حدی که بشود شنید از آب درمی‌آوردم و به بعضی دستگاه‌های موسیقی ملی‌مان آشنا شده‌بودم، ماهور و همایونی، ترک و شوری، افشاری و سه‌گاهی و خلاصه، درآمد و فرود و اوج و حسیضی می‌شناختم و دستم با پرده‌های ساز کم‌کم آشنا شده‌بود و مضرابم قوت گرفته‌بود و دیگر امروز فردا بود که کارم با موسیقی از کنج پستو و اطاق خانه به سالن و تالارهای بیرون از خانه کشیده‌شود چنان‌که باری هم چنین شده بود و پدرم هنوز خبر نداشت، یا داشت به روی خود نمی‌آورد.

وقتی کار من با تار و موسیقی به این جاها کشید و پدرم یکی دوبار، روزی به قول

سعدی «شبی بر نوای پسر گوش کرد» در گوشش، انگار زنگ خطری را به صدا درآوردند. یک‌روز عصر جمعه، در خانه‌ی باغ‌مانندی که در محله‌ی سراب داشتیم مرا صدا کرد و پیش خود نشاند و آرام‌آرام بطوری که یک‌مرتبه توی ذوقم نخورد، شروع کرد به نصیحت و دلالت... نتیجه‌ی نصایح آن‌شادروان، این بود که موسیقی نکبت دارد و مملکت ما طوری است که هرکس در دنبال این هنر برود، عاقبت خوشی ندارد، و چند نفر از استادان درجه اول موسیقی را هم مثل زد... می‌گفت: من خودم از موسیقی لذت می‌برم و هوش از سرم می‌رود، وقتی یک‌پنجه‌ی تار شیرین یا کمانچه‌ی پرسوز و شور می‌شنوم، ولی از لحاظ مصلحت زندگی، راضی نیستم که تو گرفتار این هنر نکبت بشوی. چند روز بعد هم در سایه‌سار کوچه‌ی... آن‌دکه‌ی عطاری و دوافروشی و طبابت قدیمی که داشت، پسینی پدرم مرا به تماشایی دعوت کرد، یعنی مردی سیاه‌سوخته و بلندبالائی را نشانم داد که عبا‌ی نازکی پاره‌پوره بر دوش انداخته و در آن کوچه به خواهش پدرم بر چهارپایه‌ی کوچکی نشسته بود، در کنارش یک استکان چائی دیش و سیاه قهوه‌خانه‌ی نزدیک دکان، و پاکتی جیگاره و چوب‌سیگاری دودزده و کهنه دیده می‌شد و همچنین تار دسته‌صدفی کوچک و قشنگی که از زیر عبا به درآورده بود و برای ما می‌نواخت. اسم این مرد خودسوخته، پریشان و ژولیده «فارابی» بود، نوازنده‌ی دوره‌گردی که گهگاه این‌جا و آن‌جا به خواهش خواستارانی که پیشیزی‌چند، مزد پنجه‌ی شیرینکار او را می‌پرداختند، تار می‌نواخت و آن‌روز عصر هم فارابی به خواهش پدرم برای من، در سایه‌سار آن کوچه نشسته بود و تار می‌نواخت و کم‌کم رهگذری چند به تماشا و شنیدن ایستاده بودند و محو پنجه‌ی افسون‌کار آن نوازنده‌ی دوره‌گرد مشهودی شده بودند، من نیز هوش باخته و مسحور، حیران آن‌حال و هنجار بودم... سرانجام پدرم از فارابی خواست که از ماجرای زندگی خودش و پدرش برای من حرف بزند... این‌ها گذشت و گذشت و من کم‌کم شوق فوق‌العاده‌ام از موسیقی و ساز و سرود به شعر و سخن کشیده‌شد و خودم به شوق و اختیار و ذوق و گرایش خودم، موسیقی را کم‌کم فرو گذاشتم و به شعر رو آوردم و پدرم از این تحول و گرایش بسیار

خوشحال و راضی بود، و یادم می‌آید که در اوایل گرایش به شعر، که من رویم نمی‌شد قضایا را صریحاً و آشکار به پدرم بروز بدهم، آن شعرک‌های اولیه‌ی خودم را بر جایی که فکر می‌کردم و می‌دانستم پدرم نگاهش حتماً به آن‌جاها خواهد افتاد، می‌نوشتیم» (اخوان‌ثالث، ۱۳۶۹: ۵۸-۵۶).

این سرگذشت را مهدی اخوان‌ثالث در حدودِ چهل سالگی، یعنی زمانی که از دوران کودکی، فاصله‌ی زیادی گرفته و پا به دنیای میان‌سالی نهاده، نوشته است. یادآوریِ کودکی در میان‌سالی و یادکردِ روزگار حضور در دامن خانواده و زندگی در کنار پدر برای اخوان که پس از کودکی، تجربه‌ی چندانی از آسودگی و امنیت نداشته، قطعاً می‌تواند توأم با لذت و دارای جذابیت باشد. آثار و نشانه‌های چنین لذتی را در لابلای عبارات و لحن کلیِ زندگینامه می‌شود دید. اخوان، زندگینامه‌ی خود را نه با روایتی داستانی و نه به شیوه‌ی زندگی‌نامه‌نویسی عام، بلکه به صورتی قصه‌گویانه و با لحنی خودمانی، نگاشته؛ صرف نظر از برخی عبارات که نشانه‌های تبحر ادبی و توانمندی‌های شاعرانه را در خود دارند، کلیتِ متن، چنان ساده و طبیعی و حتی عامیانه است که اگر خواننده، نویسنده‌ی آن را نشناسد، گمان خواهد برد آن را راوی عامی و ساده‌دلی نوشته است. نثر این زندگینامه، جذاب و شیرین است و در غالب موارد به زبان گفتار و محاوره نزدیک می‌شود. بریده‌گویی و عدم التزام به ضوابط نگارشی و نحوی در اغلب عبارات آن پیداست. عبارت‌هایی مثل «خواستارانی که پیشیزی چند مزد پنجه‌ی شیرینکار او را می‌پرداختند» را باید از این امر، مستثنا کرد. زیرا به خوبی معلوم است که در پس این جملات، شاعری توانمند و آشنا به رموز و ظرایف زبان قرار دارد.

محتوای زندگی‌نامه که چگونگی آغاز کارِ شاعری اخوان را بیان می‌کند، به نکته‌ای مهم نیز اشاره دارد. آن‌چه اخوان در باره‌ی علاقه‌مندی خود به موسیقی می‌گوید و خاطره‌ی حضور مردی «فارابی» نام و تباهیِ زندگی او به خاطر روی آوردن به هنر، شرحی دردمندانه از حال و روز فردی نوازنده است و بر حال و روزگار همه‌ی اهل موسیقی در سرزمین ما

قابل تعمیم است. درست است که این حادثه، بخشی از زندگی و خاطرات اخوان است، اما تأمل این گونه‌ی اخوان بر این ماجرا را نباید امری تصادفی تلقی نمود. اخوان از این خاطره‌ی خود، بهره برده تا یک درد کهنه‌ی تاریخی و معضلی اجتماعی را بیان کند و آن، زندگی دشوار و تلخ اهل موسیقی در دیار ماست. استفاده از لفظ «نکبت» که اخوان، آن را از زبان پدر به کار برده، برای موسیقی با توجه به بار معنایی و عاطفی این واژه، به خوبی، نگاه کلی جامعه‌ی آن روزگار را نسبت به هنر موسیقی، نمایندگی می‌کند. این ویژگی، اهمیتی اجتماعی به زندگی‌نامه‌ی اخوان و همه‌ی کسانی می‌بخشد که در اتوبیوگرافی‌های خود، روی چنین مواردی، تأمل خودآگاهانه می‌کنند.

۹. از هر دری

«من با جنگ و انقلاب همسالم، پژواک حریق‌ها و کشتارهای دور و نزدیک، سراسر زندگی‌م را پر کرده است. پنج‌ساله بودم که تاخت سواران جنگل را رو به سبزه‌میدان از پنجره‌ی بالاخانه‌مان در گذر ملامحمد رشت، تماشا می‌کردم و فریاد «زنده باد!» سرمی‌دادم. اندکی پس از آن‌هم که، با ورود نیروهای بلشویک به گیلان، دسته‌ای از آنان در همسایگی دیواره‌دیوارمان در خانه‌ی پدربزرگم فرود آمدند، من و دیگر بچه‌های خانواده، روزها زیر دست و پای سربازان می‌لولیدیم. پدر و دایی‌های من به قزوین و تهران گریخته بودند. مادران بی‌سرپرست مانده‌مان، سخت در هراس به‌سر می‌بردند و ما را از بلشویکها می‌ترساندند... بگذریم، بلشویکها از ایران کنار کشیدند، جنگل و انقلاب سرخ گیلان، که در آستانه‌ی فتح تهران بر سر پوست خرس شکار نشده با هم گلاویز بودند، هر دو سرکوب شدند. من تازه به دبستان می‌رفتم. یک‌روز گفته‌شد که سر میرزا کوچک خان را بر نیزه کرده و در کوچه و بازار رشت می‌گردانند. پس از آن، نوبت کشتار باقیمانده‌ی سرکشان فرا رسید. گروه‌گروه، آنان را می‌آوردند و پیش چشم انبوه مردم در قرق کارگزاری^{۳۳} به دارمی‌آویختند یا به رگبار مسلسل می‌بستند. و ما بچه‌ها به هنگام بعدازظهر که از دبستان به درمی‌آمدیم، دوان‌دوان برای تماشا بدان‌سو می‌رفتیم. نعش‌های سیاه‌شده، آن‌بالا تاب می‌خورد. آهسته

چرخ می‌زد، و این پایین، بچه‌های بزرگ‌تر خوشمزگی می‌کردند و می‌خواندند:

دیدى به دارش زدند وقت نهارش زدند!

...گفتم که زندگیم، سراسر با جنگ و انقلاب مقارن بود و شور و آشوب آن - اگرچه بیش‌تر از دور - در من گرفته است. جنگ جهانی - ۱۴ ۱۸ و انقلاب روسیه، و نیز بازتاب آن‌و در گیلان به صورت قیام جنگل و جمهوری انقلابی، کمترین تأثیری که در زندگی من داشته، این بوده است که بنیاد رفاه خانوادگی ما را برانداخته است. پدرم با روسیه داد و ستد داشت. سفرهای مکرر به باکو، مسکو، نیژنی نو و گورود و پتروگراد، رونق و افزونی به کارش می‌داد. در یکی دو سال اول جنگ هم بازار روسیه، گرم و گرم‌تر می‌شد... سرانجام، انقلاب، کار داد و ستد را متوقف کرد...

زندگی در زندان آهسته و بیهوده می‌گذشت. عیب‌جویی‌های زهرآلود، شوخی‌های مکرر، خنده‌های ناشاد. قهر و آشتی. شطرنج، این دستگاہ وقت‌کشی، هیچ چیز خواندنی، جز اطلاعات و کیهان که شب‌ها می‌رسید و دست‌به‌دست می‌گشت. روزها می‌آمد و جز مهمه‌ی شکست‌ها و ناکامی‌ها با خود نمی‌آورد... درست پس از دو ماه، در مرداد ۳۳ آزاد شدم. و آن‌چنان بود که دوستِ زمانِ کودکی‌م، دکتر تقی میلانی پا در میان نهاد. مادر تیمور بختیار را عمل کرده، در پاداش، آزادی مرا از او خواسته بود. یک روز مرا بی‌خبر از قصر به زندان موقت بردند و صبح فردا با دوسرباز تفنگ‌به‌دست به فرمانداری نظامی که در طبقه‌ی اول ساختمان شهرداری بود، فرستادند... دکتر میلانی آن‌جا بود. پس از چند پرسش و پاسخ کوتاه، بختیار گفت: چیزی بنویسم و تعهدکنم که دیگر در کارهای سیاسی، دخالت نخواهم کرد. خون به صورتم دوید. ولی می‌بایست خودداری کنم. با نماینده‌ی سرنیزه‌ی کودتا، بحث در باره‌ی غیرقانونی بودن چنین تکلیفی، بی‌جا بود. به دروغ گفتم که هرگز فعالیت سیاسی نداشته‌ام. کارم همه در زمینه‌ی فرهنگ بوده است و از این پس هم جز این نخواهد بود. نگاهی به من و به دکتر میلانی افکند. دکتر اجازه خواست که به اطاق دیگر برویم و متنی رضایت‌بخش تهیه کنیم و بیاوریم. رفتیم. ولی من بر سر گفته‌ام ایستادم و

سرانجام همان را که به زبان، گفته‌بودم، بی‌کم‌وکاست برکاغذ آوردم. کار گذشته بود و گذشت. همان‌روز مرا به قصر بازگرداندند و پس از دوروز، بعد از ظهر جمعه‌ای آزادم کردند. نه محکومیتی، نه پوزشی» (به‌آذین، ۱۳۸۳: ۱۷).

این متن، قسمت‌هایی از زندگینامه‌ی «م. ا. به‌آذین» (محمود اعتمادزاده) نویسنده و مترجم معاصر، است. «به‌آذین» توأمانی از خاطره، شرح زندگانی فردی، تاریخ معاصر و تحلیل‌های سیاسی و تاریخی را در قالب اتوبیوگرافی آورده است. شیوه‌ی کار وی، برآیند آشنایی‌اش با فرم و شگردهای داستان‌نویسی، هم‌چنین تمایلات و فعالیت‌های سیاسی و تعلقات حزبی و مرامی اوست. «به‌آذین» در این زندگی‌نامه، بیش از آن‌که روند کار خویش را بر پایه‌ی وقایع و نسبت‌اهمیت آن‌ها در زندگی شخصی و تاریخ ایران مبتنی کند؛ یا حظ و بهره‌ی خواننده را در نظر بگیرد، آن را بر سلیقه و ذوق خود قرارداد است. نویسنده در لابه‌لای شرح رویدادها و نقش افراد، اشارات بسیاری به حوادث و وقایع سیاسی و تاریخی دارد. با این وصف، در شرح جزئیات و گشودن ابعاد آن، برای خوانندگان بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع از وقایع، تلاشی نمی‌کند؛ تا جایی که برخی اشارات وی به بروز ابهام و گاهی به شکل‌گیری معمای ناگشوده می‌انجامد. این امر، کنج‌کاوی خواننده را برمی‌انگیزد؛ ولی نویسنده اغلب در جهت ارضای آن نمی‌کوشد. البته می‌توان برخی ملاحظات شخصی یا سیاسی را در کار وی دخیل دانست؛ امری که غالب اتوبیوگرافی‌ها با آن مواجه هستند.

نویسنده، علی‌رغم این‌که نوشتن زندگی‌نامه‌ی خود را قصد کرده، نمی‌تواند از حاشیه‌روی و پرداختن به برخی وقایع سیاسی و تبعات آن‌ها، یا بعضی شخصیت‌ها که نقش زیادی در زندگی وی نداشته، و تنها در حوادث تاریخی موثر بوده‌اند، دوری کند. به نظر می‌رسد «به‌آذین» روند کارش را به گونه‌ای تنظیم نموده که بتواند تفسیر شخصی و قضاوت‌های خود را از امور و در باره‌ی افراد بیان کند. قضاوت در باره‌ی خود، دیگران و داوری حوادث تاریخی و سیاسی، بخش مهم و عمده‌ای از این زندگی‌نامه را تشکیل می‌دهد که در موارد زیادی، اصل کار را که زندگی‌نامه‌نویسی است، تحت الشعاع قرار می‌دهد. چنین

حالتی، باعثِ کندی در حرکت و روندِ زندگی نامه گشته و جریانِ آن را گاهی با وقفه مواجه می‌کند؛ طوری که نویسنده ناگزیر می‌شود با استفاده از شیوه‌هایی به مسیر اصلی و کلی کار بازگردد.

در این زندگی‌نامه، گزارشِ زندگی نویسنده - که تا حد زیادی صادقانه و بی‌پروا آمده - و روایت تاریخ در کنار هم پیش می‌رود؛ البته توأم با پرش‌های زمانی و حرکت، میان گذشته و حال. تأمل بر رویدادهای تاریخی، بیش از شرح زندگی و احوال نویسنده است. نویسنده با هر روایتی از زندگی خود و جزئیات آن، مجاللی برای تأملات سیاسی و تاریخی خود و بیان تحلیل‌هایش از رویدادها پدید می‌آورد. در این میان، بیوگرافی مختصر افراد مختلف نیز آورده می‌شود. این امر، مانع از وحدتِ تأثیر و دریافت در خواننده می‌گردد؛ ولی سبب می‌شود مجموعه‌ی کار، اطلاعات تاریخی و سیاسی زیادی را در برگیرد و بتواند برای خوانندگانِ علاقه‌مند به چنین مباحثی، مفید واقع شود.

۱۰. نتیجه

زندگی‌نامه، نوع ادبی و نوشتاری است که خاستگاه آن، غالباً بیرون از حوزه ادبیات است؛ به بیان دیگر، عموماً با انگیزه‌های تاریخی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نوشته می‌شود؛ اما ماحصل کار نویسندگان آن، اعتبار ادبی می‌یابد. نویسنده‌ی زندگی‌نامه، ضمن آگاهی از مسایل زندگی شخصی که زندگی‌نامه‌ی او را می‌نویسد، دارای توانمندی ادبی و آشنا به رموز و ظرایف نویسندگی است. هر زندگی‌نامه، شرح زندگانی فرد یا شخصیتی است که نوشتن آن، بدون بهره‌گیری از شیوه‌های روایت و شگردهای داستانی؛ هم‌چنین استفاده‌ی خلاقانه از ظرفیت‌های زبان میسر نخواهد بود. در زندگی‌نامه‌نویسی معمولاً از الگوی واحد و شیوه‌ی همسانی تبعیت نمی‌شود و هریک از زندگی‌نامه‌نویسان، متناسب با ذوق و سبک ویژه‌ی خویش بدان مبادرت می‌کنند. نویسنده‌ی زندگی‌نامه، خواه از نوع بیوگرافی یا اتوبیوگرافی و یا زندگی‌نامه‌ی داستانی، همواره محدودیت، دشواری و موانعی، پیش روی دارد؛ دشواری کار در بیوگرافی، این است که نویسنده، ناگزیر از ارایه‌ی

پژوهشی علمی و ترسیمی واقعی از شخصیت می‌باشد و این امر، بدون کسب آگاهی کامل از احوال و مسایل زندگی شخصیت، و نیز بدون رعایت بی‌طرفی، امانت‌داری و دوری از غرض‌ورزی، میسر نخواهد بود؛ مانع کار در اتوبیوگرافی، اعتراف‌گونه بودن اتوبیوگرافی است که نویسنده را ناچار می‌کند زوایای مختلف زندگی خود و جزئیات آن را برای خوانندگان بازگوید؛ محدودیت زندگی‌نامه‌نویسی داستانی نیز از آن‌جاست که نویسنده با پیروی از واقعیت‌های زندگی یک شخصیت، ملزم به خلق داستانی کامل و بی‌نقص است. وجود این موانع و محدودیت‌ها سبب شده جز تعدادی معدود، نویسندگان، رغبت چندانی به نوشتن زندگی‌نامه نداشته‌باشند.

۱۱. یادداشت‌ها

۱- زندگی‌نامه، همزمان با تاریخ به وجود آمده است. در میان یونانیان، مورخان و زندگی‌نامه‌نویسانی بوده‌اند که سرگذشت بزرگان را به منظور انعکاس چگونگی پیدایش زندگی‌شان، ثبت و تصویر کرده‌اند. کتاب *سرگذشت بزرگان یونان و روم* از «پلوتارک» از جمله این آثار است. در قرون وسطی زندگی‌نامه‌نویسی جنبه‌ی مذهبی یافت (حداد، ۱۳۸۵: ۱۵). از قرن هفدهم به بعد، مجدداً زندگی‌نامه‌نویسی در انگلستان و فرانسه رواج یافت. پیشرفت‌های بشری در قرن هیجدهم، به توسعه و رواج افزون‌تر زندگی‌نامه‌نویسی انجامید و در این زمینه، آثاری چون «سرگذشت شارلوت برونته» از «هاسکل»، «ملکه ویکتوریا» از «ستریچی»، «بیسمارک و ناپلئون» از «امیل لودویک» از این زمره‌اند. پس از این زمینه‌ها، زندگی‌نامه‌نویسی به شکل امروزی و به عنوان یک نوع ادبی مطرح شد (حسن، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۰).

۲- از کتب «سیره» و «مغازی» که گزارش زندگی و جنگ‌های پیامبر (ص) هستند و نیز آثاری چون «قصص الانبیا» که شرح حال ائمه علیهم‌السلام می‌باشند و کتب «رجال» که شرح احوال علما و مشایخ صوفیه و ... را در بردارند. هم‌چنین «تذکره»ها که مشتمل بر شرح حال مشایخ و شاعران و ... می‌باشند، می‌توان به عنوان سابقه‌ی زندگی‌نامه‌نویسی در ایران یاد کرد (رستگارفسای،

۳- خاطرات «سن سیمون»، نویسنده‌ی فرانسوی، «حسب حال بنیامین فرانکلین»، «شعر و حقیقت» اثر «گوتته» آلمانی، «اعترافات» از «ژان ژاک روسو»، «سرگذشت من» از «مهاتما گاندی» و «داستان من و شعر» از «نزار قبانی» شاعر معاصر عرب از این جمله هستند (رزمجو، ۱۳۸۵: ۲۰۸).

- «داستان من و شعر» روایت شاعرانه‌ای از خاطرات «نزار قبانی»، شاعر عرب سوری تبار و مطرح معاصر است. این اثر از آنجا که به قلم شاعری مطرح نوشته شده، ضمن در برگرفتن احوال و زندگانی نویسنده، ساختی شاعرانه و هنری یافته و در آن، میان واقعیات زندگی و احوال شاعری نویسنده، تلفیقی هنرمندانه پدید آمده است. ترجمه‌ی این اثر که به قلم شیوای استاد زنده‌یاد، دکتر غلامحسین یوسفی است، در انعکاس مفاهیم و زیبایی شاعرانه‌ی آن، نقش مهمی دارد و به خوبی روح شاعرانه‌ی اثر را به خواننده منتقل ساخته است. بخشی از آن، آورده می‌شود:

«... دوران کودکی خود را در زیر «چتر سایه و طراوت» گذراندم و آن‌خانه‌ی قدیمی‌مان، در محله‌ی «مئذنه الحشم» بود. این خانه در نظر من، حد نهایی جهان می‌نمود و نیز دوست‌واحه و بیلاق و قشلاقم بود. الآن می‌توانم چشمانم را ببندم و میخ‌های درهایش را بشمارم و آیات قرآن را که بر چوب‌کاری اطاق‌هایش کنده شده بود، به یاد بیآورم... می‌توانم چشمان را ببندم و بعد از سی سال، نشستن پدرم را در صحن خانه به یاد بیآورم که جلوش فنجانی قهوه و منقل و جعبه‌ای توتون و روزنامه‌اش بود و هر پنج دقیقه بر صفحات روزنامه گل سفید یاسمینی فرو می‌افتاد؛ گویی نامه‌ی عشق بود که از آسمان نازل می‌شد» (قبانی، ۱۳۶۴: ۲۹-۲۸).

۴- آثاری نظیر «شرح زندگانی من» به قلم «عبداله مستوفی»، «شرح حال سید محمدعلی جمال‌زاده به قلم خود او»، «روزها» نوشته‌ی دکتر «محمدعلی اسلامی ندوشن»، «زندگانی من» از «ابوالقاسم لاهوتی» و ... از نوع زندگینامه‌ها هستند.

۵- نویسنده‌ی زندگینامه‌ی داستانی، برخلاف داستان‌نویس که خود، آفریننده‌ی شخصیت است، از شخصیت یا شخصیت‌هایی تبعیت می‌کند که از قبل انتخاب شده‌اند. او ملزم به ثبت و ارایه‌ی مستندگونه‌ای از روند زندگی این اشخاص می‌باشد (محمودزاده، ۱۳۸۹: ۵۷۶). وی نیازمند تحقیق کامل در باره‌ی شخصیت‌هایش بوده و لازم است عوامل محیطی، انتخاب برجستگی‌های

زندگی‌ شخصیت و نحوه‌ی برقراری ارتباط بین آن‌ها و نهایتاً انتخاب سبک داستانی مناسب را مدنظر داشته‌باشد.

۶- فقدانِ چنین شناختی در برخی نویسندگان، سبب‌شده تعدادی از زندگینامه‌های داستانی، نه تنها اعتبار ادبی و داستانی نیابد، بلکه از عهده‌ی معرفیِ درست و سزاوارِ شخصیت نیز برنیاید. در میان زندگینامه‌های داستانیِ رزمندگان و شهیدانِ جنگِ تحمیلی، کم نیست آثاری که ترسیم مناسبی از شخصیت‌ها به دست نداده، در مواردی آن‌چه ارایه کرده، دونِ حرمت و شأنِ شخصیت بوده‌است. در برخی آثار نیز به دلیل آن‌که نویسنده دچار پیش‌زمینه‌ی ذهنی در باره‌ی شخصیت گشته؛ یا در بیانِ شیفتگیِ خود نسبت به او تلاش نموده، دچار شعارزدگی شده و راه به مبالغه‌گویی‌هایی بی‌منطق و خلافِ ذات داستان برده‌است. آثار باارزشی نیز در این زمینه توسط نویسندگان مسلط به ظرایفِ کار و نیز آگاه بر امور و مسایل زندگیِ شخصیت آفریده شده است.

۷- ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود به دنبال ایجاد جذابیت و لذت‌بخشی به خواننده بوده و این امر، ناخواسته او را به استفاده از شیوه‌هایی ترغیب‌نموده که در داستان‌نویسی امروز، مورد استفاده قرار می‌گیرد (رضی، ۱۳۸۵: ۴۳). روایت داستان‌وارِ تاریخ و ایجادِ کشش و رغبت در خواننده برای پی‌گیری ماجراها، هم‌چنین تمایل بیهقی به بیان حوادث واقعی و حساسیت‌های وی در امانت‌داری و مستندنویسی، کار او را از جهات زیادی به زندگینامه‌ی داستانی، شبیه ساخته‌است. بیهقی از «زاویه‌ی دید دانای کلِ مفسر یا مداخله‌گر» استفاده نموده (صحرائی، ۱۳۸۹: ۶۶۳-۶۵۷) و هم‌چون داستان‌نویسان، ویژگی‌های بیرونی و درونیِ شخصیت‌هایش را به صورت ملموس و زنده نشان داده‌است.

۸- ساختار اصلیِ این آثار بر اساس خاطرات خودِ شخصیت‌هاست که در آن‌ها حذف و گزینشی متناسب با کلیت کار صورت می‌پذیرد. نویسندگان این آثار، در استفاده از تخیل، محدودیت دارند، باین حال از خلقِ فضا، ماجرا و شخصیت‌های غیرواقعی بازمانده و در جهتِ معرفیِ مناسب شخصیتِ زندگینامه و احوال او از خیال‌پردازی، سود می‌برند. آن‌ها حتی نظم و توالی و ترتیب زمانی ماجراها و حوادث را برای ارایه‌ی تصویری روشن از چهره‌ی شخصیت، خلقِ وخو و شیوه‌ی

زندگی و تفکر او گاهی برهم زده و به گونه‌ای آن را بازسازی می‌کنند که بتواند مشخصه‌های یک داستان جذاب و ملموس را برای خواننده بیابد. یکی از مصداق‌های این گفتار، رمانی است با عنوان «درهای آسمان روی زمین باز می‌شوند». این رمان، یک زندگینامه‌ی داستانی است که براساس خاطرات و زندگی شهید «مهدی باکری» نوشته شده است. تاکنون چند زندگینامه‌ی داستانی بر مبنای زندگی و مبارزات این شهید انتشار یافته که این اثر، یکی از آن‌ها و نیز بلندترین آن‌هاست. نویسنده در مقدمه‌ی رمانش نوشته است:

«نویسنده در این رمان، تلاش کرده است زندگی و شخصیت این شهید را با حضور شخصیت‌ها و حوادث مختلف - اگرچه خیالی، اما برگرفته از واقعیت - در بستری طبیعی، ملموس و جذاب به نمایش بگذارد؛ و از پرداختن تنها به بُعد مبارزاتی او، آن‌هم در فضا و محیطی صرفاً جنگی و نظامی - که ویژگی اصلی قریب به اتفاق آثار نوشته شده در باره‌ی این شهید است - بپرهیزد... اگرچه پرداختن به بُعد مبارزاتی... این شهید و سایر شهدا در جای خود لازم، ضروری و ارزشمند است، اما ساخت، بافت و زبان این گونه مجموعه‌ها که بیش تر در قالب خاطره و گزارش نوشته شده‌اند، به گونه‌ای نیست که بتواند قشر جوان و نسل جنگ‌نندیده‌ی ما را جذب مطالعه و بازخوانی خود کند. به همین علت، نویسندگان و قلمزنان این عرصه برای پدید آوردن آثاری جذاب و خواندنی که آیندگان بتوانند از خلال آن، ضمن آشنایی با شخصیت‌های موثر و ماندگار عرصه‌های مقاومت و ایثار، به مرور وقایع و حوادث تلخ و شیرین تاریخ مرز و بوم خود بپردازند، وظیفه‌ای بسیار سنگین و حساس بر عهده دارند... این رمان، سرگذشت نسلی است که باکری با آن‌ها و در میان آن‌ها بالید و به برگ و بار نشست. نسلی که خصیصه و خصلت اصلی او «آرمان‌گرایی» بود. آرمانی که هم به او انگیزه و شور مبارزه می‌داد و هم او را در راه رسیدن به هدف، قدرت تحمل و ایستادگی می‌بخشید» (رحیمی، ۱۳۸۹: ۲۱-۱۱).

۹- کتاب‌هایی مثل *گهواره‌ی سبز/فرا* از دکتر «احمد ابومحجوب» که در باره‌ی شعر و زندگی «سیمین بهبهانی» است، *زیباتری از جنون* از «علی باباچاهی» که شرح زندگی و شعر «اسماعیل شاهرودی» را دربردارد، *کماندار بزرگ کوهساران* از «سیروس طاهباز» که درباره‌ی زندگی و شعر

«نیمایوشیخ» نوشته‌شده و مرغ بهیستی که شرح زندگی و شعر «محمدحسین شهریار» و تالیف دکتر «مریم مشرف» است، از این زمره هستند.

۱۰- زمین بایری، پر از علف هرز و گزنه، که روبروی ساختمان کارگزاری رشت بود.

منابع

- آبیاری، نرگس. (۱۳۸۴). «خاطره شیرین تر از زندگینامه‌ی داستانی». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۹۳. شهریور. (۲۸-۳۱).
- آزبورن، بریانی. د سایر ریچارد. (۱۳۸۷). *چگونه زندگی‌نامه بنویسیم*؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران؛ سوره مهر، چاپ اول.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۶۹). «زندگی و شعر اخوان ثالث از زبان و قلم خودش». *ماهنامه دنیای سخن*. شماره ۳۴. مهر ماه. (۵۶-۵۸).
- الوندی، عزت الله. (۱۳۸۹). «تصاویر دنیای واقعی. نگاهی به عناصر زندگینامه داستانی، مقوله‌ها و مقاله‌ها»، جلد دوم، *بررسی ادبیات دفاع مقدس*؛ به کوشش محمدقاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس. چاپ اول. (۷۱۱-۷۴۱).
- به‌آذین، م. ا. (۱۳۸۳). *از هر دری، زندگی‌نامه سیاسی - اجتماعی* (کتاب اول و دوم)؛ تهران؛ دوستان؛ چاپ دوم.
- پارسی‌نژاد، کامران. (۱۳۸۵). «زندگی‌نامه داستانی». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۲۱-۲۳).
- جعفریان، حبیبه. (۱۳۸۵). «پلی بین ادبیات و تاریخ». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۳۵-۳۸).
- حبیبی، مجتبی. (۱۳۸۵). «اعترافات»، یکی از نخستین زندگی‌نامه‌های خودنوشت. *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۵۹-۶۴).

- حداد، حسین. (۱۳۸۵). «تفاوت‌ها و شباهت‌های زندگی‌نامه و داستان». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۱۹-۱۵).
- حسام، حمید. (۱۳۸۹). «آسیب شناسی زندگی‌نامه‌ی داستانی دفاع مقدس». مقوله‌ها و مقاله‌ها. جلد دوم، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی؛ تهران خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول (۶۴۶-۵۹۵).
- حسن، محمدعبدالغنی. (۱۳۸۵). «زندگی‌نامه‌ها و چگونگی پیدایش آن‌ها»، ترجمه امیره ضمیری. *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۱۳-۹).
- رحیمی، سیاوش. (۱۳۸۹). *درهای آسمان روی زمین باز می‌شوند؛ تهران؛ بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول، چاپ اول.*
- رستگارفسایی، منصور. (۱۳۸۹). *انواع نثر فارسی؛ تهران؛ سمت، چاپ اول.*
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). *پله پله تا ملاقات خدا، در باره‌ی زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی؛ تهران؛ علمی، چاپ اول.*
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۵). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی؛ مشهد؛ دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول.*
- رضی، احمد. (۱۳۸۵). «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۴۸-۴۲).
- رویین، ظریفه. (۱۳۸۵). «شوریدگی در شوزندگی». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۸۳-۸۲).
- ساراپ، مادان. (۱۳۸۰). «هویت و روایت (۱)»؛ ترجمه هاشم بناءپور. *ماهنامه کلک*. شماره ۵. دوره جدید. (۴۳-۳۷).
- شاستون، ال. (۱۳۹۰). *زندگی‌نامه؛ ترجمه حسن افشار؛ تهران؛ مرکز، چاپ اول.*
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *انواع ادبی؛ تهران؛ فردوس، چاپ اول.*
- صحرائی، اکبر. (۱۳۸۹). «زندگی‌نامه‌ی داستانی دفاع مقدس، مقوله‌ها و مقاله‌ها»، جلد

دوم، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۶۷۶-۶۴۹).

عابدی، کامیار. (۱۳۸۶). در زلال شعر، زندگی و شعر امیر هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)؛ تهران؛ ثالث، چاپ دوم.

عبدالحسینی، سهیلا. (۱۳۸۵). «زندگی خاطرات با...» ماهنامه ادبیات داستانی. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۷۹-۸۰).

فولادوند، مرجان. (۱۳۸۹). «نگاهی به زندگی‌نامه‌ی داستانی و چالش‌های آن، مقوله‌ها و مقاله‌ها». جلد دوم، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۷۴۳-۷۴۹).
قاسم‌تبار، ا. (۱۳۸۵). «با زندگی‌نامه‌نویسان». ماهنامه ادبیات داستانی. سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۰۴. آبان و آذر. (۳۹-۴۰).

قبنانی، نزار. (۱۳۶۴). داستان من و شعر، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی؛ تهران؛ توس، چاپ اول.

میرکاظمی، سید محمد. (۱۳۸۹). «درآمدی بر جامعه‌شناسی زندگی‌نامه‌های داستانی، مقوله‌ها و مقاله‌ها، جلد دوم»، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی؛ خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس؛ چاپ اول. (۷۸۳-۷۵۱).
مودنی، علی. (۱۳۸۹). «آسیب‌شناسی زندگی‌نامه‌ی داستانی دفاع مقدس». مقوله‌ها و مقاله‌ها». جلد دوم. بررسی ادبیات دفاع مقدس. به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی. خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس. چاپ اول. (۵۹۵-۶۴۶).

محمودزاده، نصرت‌الله. (۱۳۸۹). «آسیب‌های موضوعی و ساختاری در زندگی‌نامه‌ی داستانی، مقوله‌ها و مقاله‌ها»، جلد دوم، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ به کوشش محمداقاسم فروغی جهرمی؛ خانه کتاب و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۵۷۳-۵۹۳).

نوراحمر، همایون. (۱۳۸۲). «اتوبیوگرافی یا زندگی‌نامه‌ی شخصی، خودنگاری». *ماهنامه ادبیات داستانی*. سال یازدهم، شماره‌ی ۷۲. شهریور. (۷۱-۷۰).

